



## در آستانه‌ی جنگ احمد، پدرم شب هنگام مرا صدا زد و به من گفت: درباره‌ی خود گمانی جز این ندارم که از میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم جزو نخستین کشته شدگان خواهم بود.

از جابر بن عبد الله رضی الله عنہما روایت است که می‌گوید: در آستانه‌ی جنگ احمد، پدرم شب هنگام مرا صدا زد و به من گفت: درباره‌ی خود گمانی جز این ندارم که از میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم جزو نخستین کشته شدگان خواهم بود. پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم عزیزترین کسی که از خود برجای می‌گذارم، تویی؛ قرضی برگردان من است، آن را ادا کن و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به خواهرانت بپذیر. صبح که فرا رسید، پدرم نخستین کسی بود که کشته شد. یکی دیگر از کشته‌ها را با او در قبرش دفن کردم؛ اما دلم راضی نشد که او را با شخص دیگری در یک قبر بگذارم. لذا پس از شش ماه او را بیرون آوردم و او - بدون هیچ تغییری - مانند همان روزی بود که دفنت کرده بودم جز گوشش؛ آنگاه او را در قبر جداگانه‌ای به خاک سپردم.

[صحیح است] [به روایت بخاری]

عبدالله بن حرام در شبی از شب‌ها پسرش جابر را بیدار می‌کند و به او می‌گوید: گمان می‌کنم من اولین کسی باشم که در جنگیدن کنار رسول الله صلی الله علیه وسلم علیه مشرکان کشته شوم؛ و این ماجرا قبل از غزوه‌ی احمد بود. سپس به جابر وصیت می‌کند و می‌گوید: پس از رسول الله صلی الله علیه وسلم، عزیزترین کسی که از خود برجای می‌گذارم، تویی؛ و به او وصیت می‌کند بدھی اش را پیرداد و سفارش پدر در مورد خواهرانت را بپذیرد. وقتی غزوه‌ی احمد آغاز شد، عبدالله رضی الله عنہ جنگید و کشته شد؛ در آن روز کشته شده‌های مسلمانان هفتاد تن بودند و برای مسلمانان سخت بود که برای هر نفر یک قبر حفر کنند؛ بنابراین هر دو یا سه نفر را در یک قبر قرار می‌دادند. به این ترتیب فرد دیگری از اصحاب با عبدالله بن حرام در یک قبر دفن شد. اما جابر از این مساله دلش آرام نبود تا اینکه بعد از شش ماه از دفن پدرش، او را از قبر درآورد و در قبر دیگری دفن کرد. هنگامی که با جنازه‌ی پدرش پس از شش ماه مواجه شد، او را چنان دید که گویا تازه دفن شده است چنانکه جسدش هیچ تغییری نکرده بود جز اندکی در قسمت گوش.

<https://sunnah.global/hadeeth/fa/show/3462>